



بیستین سال تأسیس

گزارش وینار

نشست تخصصی به مناسبت پنجاهمین سالگرد تصویب اعلامیه

« اصول حقوق بین الملل درباره روابط دوستانه و

همکاری میان دولت ها بر اساس منشور ملل متحد »

همراه با متن قطعنامه

۲۷ آذرماه ۱۳۹۹

بسمه تعالی

انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد^۱ به مناسبت پنجاهمین سالگرد تصویب اعلامیه اصول حقوق بین الملل، روابط دوستانه و همکاری میان دولت ها، نشست تخصصی در روز پنجشنبه ۲۷ آذرماه ۱۳۹۹ برگزار نمود. سخنرانان این جلسه اساتید برجسته حقوق بین الملل، دکتر داوودهرمیداس باوند، دکتر محمدرضا ضیایی بیگدلی و دکتر محسن محبی بودند.

در ابتدای جلسه، دکتر پوریا عسکری، دبیرکل انجمن، بعد از خیرمقدم به حاضران و سپاسگزاری از سخنرانان ارجمند که قبول زحمت کرده و در نشست مشارکت خواهند داشت، مطالبی را در رابطه با اعلامیه بیان داشتند: اعلامیه در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ بدون رای گیری در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید و بر یک مجموعه ای از اصول حقوق بین الملل که میتوان گفت کم و بیش حاصل جمعی از اصولی که تا آن زمان به عنوان اصول اساسی سازمان ملل متحد و همچنین گفتمان حقوق بشر مورد پذیرش قرار گرفته بود، استوار است. قطعنامه تاکید موکد می کند؛ از آن جمله بر اصل همکاری، اصل منع مداخله، اصل منع توسل به زور یا اقدامات قهری از جنس دیگر مانند اقدامات قهری اقتصادی، اصل برابری حاکمیت ها، اصل حق تعیین سرنوشت ملت ها، اصل منع تبلیغ و پروپاگاندا برای جنگ، منع به کارگیری تروریسم، حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات و احترام به حقوق بشر، این موارد مجموعه اصولی هستند که قطعنامه مربوط به روابط دوستانه در مورد آنها تاکید میکند. ما امروز این شانس و این افتخار را داریم که به تحلیل محتوای قطعنامه با توجه به سابقه ای که در مجمع عمومی داشته تا این قطعنامه به منصفه ی ظهور برسد، از زبان اساتید محترم مطالبی را بشنویم.

^۱ انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد از آقای امین معتمدی، مسئول کمیته جوانان انجمن، خانم شیرین بیگدلی، دانشجوی کارشناسی حقوق واحد قروه و خانم ریزان غفوری، دانشجوی کارشناسی حقوق واحد سقز دانشگاه ازااسلامی، برای همکاری در تهیه این گزارش سپاسگزاری می نماید.

اگر قرار باشد ارزیابی کلی داشته باشیم به عقیده ی من این قطعنامه دو نکته قابل توجه دارد، جدای از تأکیدی که بر اصول بین الملل میکند. این دو نکته عبارتند از:

۱- سال ۱۹۷۰ سازمان ملل متحد دارای ۱۲۷ عضو بوده است. یعنی اگر با ۵۱ عضوی که موسس سازمان هستند مقایسه ای کنیم می بینیم که تعداد اعضا از سال ۱۹۴۵ بیش از دو برابر شده و این تعدادی که اضافه شده اند، بیشتر از کشور های جهان سوم یا به زبان امروزی ها در حال توسعه بودند. بنابراین میتوان گفت تمرینی که در طول سال ها از جمله بعد از دوران استعمار کشورهای در حال توسعه و تازه استقلال یافته در مجمع عمومی کرده بودند، یکی از نمادهای اصلی بروز آن در این اعلامیه نهفته است. برای تأکید بر اینکه ما در زمان تصویب منشور حضور نداشتیم، اما پابندی خود به آن اصول را در قالب قطعنامه نشان می دهیم و هم تأکید بر تفصیلی که نسبت به آن اصول داریم، از جمله در مورد اصل منع توسل به زور یا حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات و یا همکاری که باید با روابط دوستانه در بین دولت ها برای اجرای بهتر منشور صورت بگیرد.

بنابراین از یک طرف میتوان قطعنامه را این چنین ارزیابی کرد که به عبارتی بیان کننده ی موضع کشورهای است که بعدا به جمع موسسین ملل متحد پیوستند، کشورهایی که در زمان شکل گیری منشور اصولا به عنوان یک کشور مستقل نبودند یا به دلایل دیگری در شکل گیری سازمان ملل متحد نخواستند یا نتوانستند ایفای نقش کنند و بدین گونه حضور و تفسیر خود را در مورد منشور بیان کردند.

۲- نکته ی دیگری نیز در قطعنامه معروف روابط دوستانه وجود دارد که به بیان خاص منشور برمی گردد که در مورد مترادف گرفتن صلح و امنیت است. دو واژه ای که شاید امروز اعتقاد زیادی در بین حقوقدانان و متفکران در عرصه امنیت بین الملل وجود داشته باشد. علیرغم اینکه در منشور سازمان ملل متحد بسیار به این دو واژه به

عنوان مترادف نگریسته شده ولی این دو واژه چندان هم با یکدیگر مترادف نیستند و حتی بعضا گفته میشود که شاید با هم در تعارض هم باشند.

بند ۱ ماده ۱ منشور که مهم ترین اهداف سازمان را تبیین می کند و مورد توجه قرار میدهد به ما دو راهکار برای رسیدن به امنیت و صلح می دهد:

نگاه امنیت محور منشوری که در بند ۱ ماده ۱ و بعد در کلیت منشور بصورت قالب مطرح می شود تاکید بر حفظ امنیت دارد، باید از نظام اقدام جمعی و امنیت جمعی استفاده کنیم به این معنی که باید زور بیشتری داشته باشیم و در کنار هم باشیم تا بتوانیم بر تهدیدهایی که علیه امنیت ما وجود دارد غلبه پیدا کنیم. در کنار این تفکر در همان بند ۱ ماده ۱ تاکید بر حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات از طریق توسل به اصول عدالت و اصول حقوق بین الملل و به عبارتی در کنار نگاه امنیت محور که همواره تهدید را حاضر می داند و بنابراین مهیا میکند اعضای سازمان ملل متحد را برای اینکه با اقدام جمعی و تهدید غلبه کنند. ما در همان بند ۱ ماده ۱ که به سمت دوری جستن از تهدیدها حرکت می کنیم و اختلاف همواره میتواند باعث پیشرفت بشر شود یا تعارضاتی که در دیدگاهها وجود دارد طبیعتا هیچ وقت نمیتواند از بین برود اما این تعارضات میتوانند به جای اینکه از طریق امنیت محور حل شوند، از طریق صلح محور حل شوند. یعنی با مراجعه به حقوق بین الملل، میتوان گفت قطعنامه اصول حقوق بین الملل درباره ی روابط دوستانه و همکاری میان دولت ها براساس منشور سازمان ملل متحد به نوعی گویای این واقعیت است که بعد از گذشت اندک زمانی از تصویب منشور دولت های جدید که حالا اکثریتی در مجمع عمومی برای خود دست و پا کرده بودند بر روی این نگاه صلح محور که متفاوت از نگاه امنیت محور است تاکید می کند.

سخنران اول جلسه، دکتر باوند بودند که به طرح دیدگاه خود در ارتباط با اعلامیه پرداختند:

دنیای ما در حال تغییر و تحول است. ما در قرن بیست و دو جنگ جهانی را تجربه کردیم، یکی فرایندهای نگران کننده جنگ بین الملل اول و بعد جنگ بین الملل دوم. بنابراین با توجه به این خاطرات تلخ از سوی اندیشمندان جامعه بین الملل و سیاستمداران تصمیم گرفته شد که مکانیزم ها و نهاد هایی ایجاد شود که روابط بشری را در چارچوب این ارتباطات و وابستگی ها تحت عنوان جامعه ملل و سازمان ملل متحد تلقی کند. بنابراین تصمیم گرفته شد که اصولی در منشور در نظر گرفته شود که حاکی از:

نوعی احساس همزیستی مسالمت آمیز و فراتر از آن اصول ناظر به روابط دوستانه و همکاری بین کشورها برای حل معضلات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره باشد. پیرو این مسئله و البته در گام فراتر مسئله همگرایی بود که سبب شد تا نهادهای منطقه ای و فرامنطقه ای در راستای تحقق این ارزش ها شکل بگیرد. بخصوص بعد از جنگ بین الملل دوم که نظام های استعماری تا حدودی بی رنگ شد و کشورهای جدیدی با عنوان اعضای مستقل جامعه بین الملل وارد سازمان ملل شدند و ضرورت تعدیلاتی در منشور یا فراتر از آن در ارزش های پیش بینی شده در منشور و اصول مترقیانه منشور با در نظر گرفتن تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و مهم تر از همه تجربه علمی که جامعه بشری با آن روبه رو شده را فراهم آورده است.

بنابراین مسئله حفظ صلح و امنیت بین المللی یا به عبارت دیگر توسعه مترقیانه حقوق بین الملل در رابطه با همکاری بین کشورها اولویت ویژه ای پیدا شد که در ۱۹۷۰ کمیسیونی این مسئولیت را عهده دار شد و اصولی را در رابطه با تحقق این اهداف برگرفته از منشور برای حفظ صلح و امنیت بین المللی در نظر گرفتند. البته کشورهایی که سابقا اختلافات دیرینه ای در اروپا داشتند مانند آلمان و فرانسه و غیره، بعد از اینکه اتحادیه اروپا بوجود آمد و بعد سعی کردند نهادی مبتنی بر همکاری بین کشورهای عربی در پیش گرفته شود و یا در کشور

های آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین سعی کردند نهاد های منطقه ای بنا شود تا امکان داده شود همکاری هایشان را بر اساس اصول منشور سازگاری دهند و به اهداف خود دست یابند. لذا این اعلامیه که در ۱۹۷۰ منتشر شد و بر این نکته خاص تاکید داشت تاحدودی به موفقیت رسید و در موارد دیگری چون برخی کشورها اولویت شان در توسعه اقتصادی و تامین منافع ملی و سیاسی و فرهنگی است نیز همراه با موفقیت هایی بود. گاهی در نهادهای منطقه ای پیش آمده که کشورهای در یک همکاری منطقه ای را در میان گذاشتند تا راه همزیستی را در مشکلات پیش آمده در پیش گیرند و البته گهگاهی بین این نهادها مسائلی پیش آمده که تا حدودی متفاوت از آن چیزی بوده که بانیان تشکیل دهنده این همکاری ها مد نظر داشتند. ولی چیزی که امروز همه جهانیان اذعان دارند این است که تحولات علمی پیشرفته سبب شد که جوامع بر آن شوند که ارزش ها و همکاری های خود را همسو با ارزش های مترقیانه جدید تطبیق دهند و در عین حال همسو با اهداف منشور ملل متحد باشد. در این راستا حتی اصلاحاتی در منشور به عمل آمد. بعد از اینکه اعضای ملل متحد افزایش پیدا کرد، یعنی بعد از استقلال بسیاری از کشور ها سعی کردند اصول منشور تامین کننده نظرات کلیه کشورهای عضو جامعه بین المللی و عضو منشور ملل متحد باشد. بنابراین در منشور غیر از دو وجه اختلاف بین اعضای دائمی شورای امنیت و اعضای غیر دائمی آن که یک واقعیت است، این وجه اختلاف تاکید شد، یعنی اعضای دائم مثل کشورهای آمریکا، شوروی سابق ، انگلیس، فرانسه و چین به عنوان اعضای دائم و غیر دائم بودند و بخصوص بعد از پایان جنگ بین الملل دوم و افزایش اعضای جدید در پرتو تحولاتی که فرایند جنگ بوجود آورده بود و در منشور به تصویب رسیده بود، سعی کردند یک نگاه مشترک و برابری نسبت به کشورها در نظر گرفته شود. این واقعیت بین کشورهای پیشرفته و در حال توسعه وجود داشت، ولی منشور سعی کرده با کشورهای مختلف با یک دید یکسان برخورد شود.

بنابراین از آغاز دوره بعد از جنگ بین الملل دوم تا امروز سعی شده تا جایی که امکان دارد اصلاحاتی که در منشور می شود همسو با تحولات بین المللی باشد. بعد از جنگ بین الملل دوم شاهد بودیم که برخوردهای منطقه ای پیش آمده ولی امروز ما جنگ بین المللی به صورت قبل نداریم ولیکن با توجه به تحولاتی که امروز جامعه بشری با آن روبه رو است، مخصوصاً نابرابری هایی که از نظر بهداشتی و غیره پدیدار شده، ضرورت این همکاری ها در عرصه های مختلف بیش از پیش مشخص می شود. جامعه بشری نیز همانطور که در منشور مد نظر است باید همکاری دوستانه و بخصوص توجه به مبانی علمی را مدنظر داشته باشد که مشکلات خود را در عرصه های مختلف بر مبانی این اصول و ارزش ها پی ریزی کند. در شرایط امروز جامعه بین المللی با مشکلات مشترکی مواجه شده است، مثلاً اکنون این بیماری پیش آمده و فراگیر شده است و همه جوامع نیاز دارند به نحو مطلوبی این مشکل حل و فصل شود، از طرفی نگرانی های بیشتری در رابطه با یورش هایی که این ناراحتی برای جامعه بشری بوجود آورده است، پدیدار شده است. بنابراین اکنون که ما صحبت می کنیم بیش از هر وقت نیاز به روابط دوستانه و همکاری های دسته جمعی برای حل معضلات و مشکلات جامعه ی بشری احساس می شود و فراتر از آن اینکه از برخوردها و تنش هایی که فرایند بسیار نامطلوبی برای جامعه بشری در پی خواهد داشت پرهیز کنیم، بخصوص با پیشرفت های علمی و برخی سلاح های کشتار جمعی که در برخی معدود کشورها در دست دارند و دیگران فاقد دسترسی هستند. بنابراین در چنین نگرانی هایی اگر بخواهند از اینها استفاده کنند پیامدهای بسیار نگران کننده ای برای جامعه بشری بوجود خواهد آورد، بنابراین در این شرایط پیش آمده، منطق علمی و ارزش های انسانی و اتخاذ خط مشی های دوستانه همراه با همکاری به عنوان یک ضرورت فعلی جامعه بشری است. بنابراین اعلامیه ۱۹۷۰ ناظر به حقوق بین الملل مبتنی بر روابط دوستانه و همکاری بین کشورها به عنوان یک ضرورتی مطرح شده که جامعه بشری باید پیگیر باشد و بیش از پیش در چارچوب سازمان ملل متحد سعی

کند که این مشکلات و مسائل را برطرف کند یا به موازات نهادهای منطقه ای که مبتنی بر پیروی از اصول منشور است تشکیل شود خواه اینکه در رابطه با همگرایی باشد یا در همکاری بسیار پیشرفته ی امروز که ما با آن روبه رو هستیم.

سخنران بعدی دکتر محسن محبی بودند.ایشان اعلامیه را از منظر حقوق بین الملل چنین مورد تفسیر قرارداد و بیان داشتند که :

در رابطه با سابقه ی تاریخی این سند نکته ای قابل اهمیت است که این سند در واقع در ادامه ی اعلامیه دسامبر ۱۹۶۰ درباره استقلال کشورهای تحت استعمار قطعنامه ۱۵۱۴ صادر شده است و تاریخچه ی آن نیز کمابیش از سال ۱۹۶۲ است که مجمع عمومی یک کمیسیونی برای این منظور تشکیل داد . بعد از سال ها بحث و گفتگو، بالاخره در اکتبر ۱۹۷۰ به نتیجه رسیدند و صدور اعلامیه ۲۶۲۵ که با اجماع بدون رای گیری تصویب شد.این را باید اول در چنین زمینه ای دید و همانطور که می دانید این مسئله ریشه کنی استعمار همچنان در دستورکار مجمع عمومی باقی مانده بطوریکه دومین دهه ی بین المللی ریشه کنی استعمار را مجمع عمومی اعلام کرد. بعد از آن من دیگر تعقیب نکردم که بدانم چه اتفاقی در مجمع افتاده است. دوم باید در چارچوب حضور کشورهای جهان سوم در حقوق بین الملل بررسی کرد.

یکی از مسائل مهم در حقوق بین الملل مسئله جهان شمولی حقوق بین الملل است.جهانی بودن و عمومی بودن و بک بحث خیلی مفصلی است که آیا حقوق بین الملل، مسیحی یا اروپایی یا جهانی است؟

بعد از جنگ جهانی دوم به ویژه تلاش زیادی شد که این دو بحث را از حقوق بین الملل بگیرند و آن را به یک قضیه ی جهانی تبدیل کنند و همه ی کشورهای عضو جامعه ملل را به ویژه آنهایی که بعد از دهه ۶۰ پیوستند و از استعمار رها شدند و به جامعه بین المللی پیوستند را عضو جامعه بین المللی و حقوق بین الملل محسوب

شوند تا بتوانند در حقوق بین الملل مشارکت داشته باشند و نظراتشان را بگویند و آن قسمت از اصول حقوق بین الملل که باید تعدیل شود نیز صورت گیرد. بخشی از این اعلامیه را نیز باید در این چارچوب و محتوا دید یعنی در این دعوت از کشور های تازه استقلال یافته ی دهه ۶۰ برای اینکه به منشور ملل متحد اعتماد کنند و به کلوب حقوق بین الملل وارد شوند و بدانند که در این حقوق بین الملل جدید منافعشان محفوظ میماند و آن ریشه های مسیحی و اروپایی روز به روز کمتر شده و تبدیل به اصول جهانی و عمومی می شود. البته بدون تردید همانطور که استاد باوند فرمودند این اعلامیه در جهت تبیین و تحکیم و توصیف خود منشور است ولی شاید در این کانتکس تاریخی نیز بشود به آن نگاه کرد. این اعلامیه از دو جهت نقطه ی عطفی محسوب می شود:

۱- تدوین و توسعه مترقیانه ی حقوق بین الملل

۲- ترویج حکومت قانون در عرصه ی بین المللی

این یک مسئله ای است که هنوز در دستور کار مجمع عمومی است. همانطور که استحضار دارید آقای بان کی مون در ۲۰۱۲ یک گزارشی را در اجرای عدالت در عرصه ی بین المللی اقدام برای تقویت حاکمیت قانون را منتشر کرد. این امر در چارچوب حقوق بین الملل یک مسئله مهم است و در دستور کار حقوق بین الملل و مجمع عمومی ملل است و ریشه هایش برخلاف تصور بعضی ها که فکر میکنند این پدیده مربوط به هزاره است، به قبل از سال ۲۰۰۰ برمی گردد. ولی اتفاقا پدیده ای می باشد که ریشه هایش را باید در همین قطعنامه ی ۲۶۲۵ اکتبر ۱۹۷۰ یعنی همین اعلامیه اصول حقوق بین الملل درباره همکاری های دوستانه بین الملل دانست .

این اعلامیه دارای مقدمات و اصولی است و یک قسمت پایانی. به لحاظ محتوایی به نظر من این اعلامیه یعنی آینده ی حقوق بین الملل را اگر در ۱۹۷۰ بایستیم و به جهان نگاه کنیم تقریباً پنجاه سال پیش را تصویر می کند،

یعنی جهانی که گرفتار جنگ سرد است و فی الواقع میخواهد به کمک منشور آن را طوری تفسیر و تعبیر کند که از آن یک چشم انداز آینده برای حقوق بین الملل ترسیم کند.

نکته ی دوم این است که یک نوعی از حقوق نرم را این اعلامیه تولید کرده و مسئله ی حقوق نرم در حقوق بین الملل همانطور که می دانید یکی از مسائل بسیار پیچیده است و هنوز قوام کافی را پیدا نکرده و نمیتوان گفت که کدام یک از قسمت های حقوق بین الملل حقوق نرم است و کدام قسمت حقوق سخت. عهدنامه و عرف را میتوان پذیرفت ولی آیا حقوق بین الملل امروزه با توجه به توسعه ی آن محدود به همین دو مورد است؟

به قول حقوقدان بین المللی آقای کاسکنیمی، با این همه وظایفی که بر عهده ی حقوق بین الملل گذاشته شده است از مدیریت پناهندگان و پرنندگان مهاجر گرفته تا ایجاد و حفظ صلح و امنیت بین المللی و با چنین دستورکار وسیعی که هر روز یک عهدنامه یا ترکیبات جدیدی برای اینکه از مشکلات بین المللی در حقوق بین الملل تصویب می شود یا طرحش در جهت تصویب در کمیسیون مورد بررسی قرار می گیرد. محدود نیست. با چنین دستورکار وسیعی بجز عهدنامه و عرف که دو منبع اصلی حقوق بین الملل هستند خیلی از عوامل دیگر نیز در حقوق بین الملل نقش آفرینی می کنند و حقوق بین الملل را تولید می کنند. یکی از آن ها حقوق بین الملل نرم است. این اعلامیه یکی از بهترین مصادیق حقوق نرم در حقوق بین الملل است. وقتی انسان این اعلامیه را مطالعه میکند به خوبی متوجه میشود نکاتی که در آنجا آمده با دقت و متناسب با نیازهای جامعه بین المللی است و هفت اصل را در آنجا بیان کرده اند. در اینجا انسان قانع می شود که این اعلامیه نقش مهمی در ادامه تولید حقوق نرم در حقوق بین الملل را ایفا می کند.

در باره آثار حقوقی قطعنامه ها و مصوبات مجمع عمومی همانطور که مستحضر هستید در حقوق بین الملل بسیار بحث شده است، پیداست که مجمع عمومی قدرت قانون گذاری ندارد اما اعلامیه ها و تصمیماتش در حقوق

بین الملل میتواند موج ایجاد کند و در آن تردیدی نیست. همانطور که اساتید محترم پذیرفته اند در ادبیات حقوق بین الملل (بخصوص در رای آقای دوکوهی در پرونده تگزاکو میتواند نشان دهنده ی نظر علمای حقوق در عرف بین المللی باشد) بنابراین این اعلامیه میتواند از این جهات نقش خیلی خیلی مهمی را در تفسیر و توجیه و تبیین حقوق بین الملل ایفا کند.

من دیگر وارد مسئله منع توسل به زور که در تفسیر و توجیه بند ۴ ماده ی ۲ است و در مورد تمامیت ارضی و حل و فصل اختلافات و مسئله ی همکاری بین دولت ها نمی شوم و اجازه بدهید در همین پدیده شناسی این سند باقی بمانیم.

یک قسمت از این اعلامیه که بخش عمومی آن می باشد، این اهمیت را برای تعیین جایگاه این سند حقوقی در عرصه ی جامعه حقوق بین الملل دارد. این بخش حاوی آن است که اولاً اعلامیه باید به عنوان یک کل تفسیر شود و به این معناست که اصول حقوق بین الملل بهم وابسته هستند و بصورت جزیره ای نمی شود آنها را تفسیر و توجیه کرد. کاری که امروزه در بعضی از کشورهایی که دارای سیاست خارجی مهار گسیخته هستند انجام میدهند و بعضی از اصول را قبول دارند و بعضی را طوری تفسیر می کنند که با منافع ملی آنها تطبیق پیدا میکند.

اما این سند میگوید که این هفت اصل و کل سند باید به عنوان یک کل دیده و تفسیر شود. (Intergration of International law) نکته ی دیگر رابطه این سند با منشور است و همانطور که میدانید در آن بخش کلی میگوید که این بهر حال یک controlling Document است که همان سند کنترل کننده خود منشور میباشد و نباید این سند طوری تفسیر شود که منشور را از جایگاه خودش تقلیل دهد یا در مرتبه ی پایین تری قرار بدهد. اگر قائل باشیم به سلسله مراتب حقوق بین الملل که هنوز هم مورد بحث است، هم مخالفینی دارد هم موافقینی و باید بگوییم این سند در مرتبه ی زیرین منشور قرار میگیرد.

و نکته ی سومی هم میگوید که بسیار کمک کننده است، میگوید اگر ما اصلی را در این سند نیاورده ایم و یا بعدا ایجاد شد معنایش این نیست که این اصل جزو حقوق بین الملل نیست و یا کم اهمیت تر از منشور است، به عبارت دیگر می گوید اصولی که در این اعلامیه آمده حصری و انحصاری نیست بلکه جنبه ی تبیینی دارد.

نکته ی آخر اینکه این سند جایگاهش در جامعه بین المللی است و در حوزه ی روابط بین الملل تولید شده است. من معتقدم روابط بین الملل و حقوق بین الملل گرچه با یکدیگر در یک نقاطی ملاقات میکنند و هم پوشانی دارند و به یکدیگر نیرو می رسانند، اما به هر حال در عرصه هایی نیز از یکدیگر جدا میشوند و یکدیگر را نفی نمیکند ولی دو حوزه را باید پوشش دهند.

حقوق بین الملل یک پروژه یا طرح است که اهداف، نهاد و مبانی دارد که دیوان بین المللی دادگستری و سایر مراجع رسمی بین المللی است. اما روابط بین الملل یک روند و پروسه است. حقوق بین الملل به عنوان یک پروژه میخواهد پروسه ی روابط را کنترل کند. اگر بخواهیم این را با حقوق داخلی تطبیق کنیم درست مانند جایگاه حقوق داخلی و روابط اجتماعی مردم است. مردم در جامعه با یکدیگر روابطی دارند و این یک پروسه است و حقوق میخواهد این روند روابط را تنظیم کند و از هرج و مرج جلوگیری کند.

همچنین اجرای عدالت که در حقوق داخلی همچنان قابل بحث است که آیا اجرای عدالت به عهده حقوق است یا اینکه حقوق باید جهت گیری اش به سمت عدالت باشد؟

در حقوق بین الملل به نظر من اجرای عدالت به عهده حقوق بین الملل نیست. اجرای عدالت یک امر اختلافی است اگر حقوق بین الملل بخواهد اجرای عدالت را پیگیری کند، باید ابتدا با ۱۹۳ دولت بحث کند که اجرای عدالت یعنی چه و این آن را از کار اصلی اش وامیدارد.

در هر صورت این سند در عرصه روابط بین الملل تولید شده اما کاربردش در حقوق بین الملل است.

اگر از این زاویه به آن نگاه کنیم به نظر من پدیده ای است که کانت در آن رساله صلح پایدارش صحبت از فدراسیون دولت ها با اصولش میکند و من وارد جزئیاتش نمیشوم.

اگر اصولی که در این سند آمده با آنچه که در رساله صلح پایدار کانت آمده تطبیق کنیم خواهیم دید که حقوق بین الملل روند درستی به سمت ایجاد صلح و امنیت بین الملل داشته است و اگر از این زاویه به عقب نگاه کنیم به ۱۹۱۹ تشکیل جامعه ملل یا ۱۹۴۸ تشکیل سازمان ملل و بعد در ۱۹۷۰ خود را قرار دهیم و به سمت عقب برویم و در ذهنمان ترکیب کنیم خواهیم دید که حقوق بین الملل در مسیر درستی حرکت میکند.

البته همچنان مشکل حقوق بین الملل دولت ها هستند دولت ها هستند که حق حاکمیت دارند و به سادگی از آن نمی گذرند.

حقوق بین الملل در این صدسال اخیر که سازمانی شده سعی میکند که این ۱۹۳ یا ۱۹۶ لویتان را با رعایت همه ی الزاماتش به نظم درآورد. این سند یکی از بهترین دلایل برای اثبات اینکه حقوق بین الملل ماموریت خودش را به درستی فهم کرده و با تانی و حوصله قدم به قدم به جلو می برد.

آخرین سندی که مجمع عمومی منتشر کرد سند ۲۰۱۵ تغییر جهان ما، در دستور کار برای سال ۲۰۳۰ است که این کاملاً نشان دهنده ی چشم انداز حقوق بین الملل در عرصه ی روابط بین الملل است.

سخنران سوم نشست دکتر محمدرضا بیگدلی سخنان خود را چنین آغاز کردند:

موضوع بحث من، نوعی شرح و بسط قطعنامه ی ۲۶۲۵ است.

مقدمه: حال و هوای سال های ۱۹۷۰ در مجمع عمومی به چه صورتی بوده است و زمینه های صدور این اعلامیه

به چه حالتی بوده است؟

در واقع اشاره شد که در اکثریت اعضای مجمع عمومی سازمان ملل که در دهه قبل از آن یعنی در دهه ی ۱۹۵۰ یا پیش از آنها و در طول دهه ۶۰ به استناد یک ضرب المثل معروف لاتین "صدای اکثریت صدای خداست" براساس این ضرب المثل اکثریت اعضای مجمع عمومی که صراحتاً به آن استناد می کردند، خواستار این بودند که به طور کلی تمامی قواعد حقوق بین الملل پیش از ۱۹۴۵ باید همگی تغییر کنند که البته این موضوع یک نظر بود.

در بحث این قطعنامه ابتدا قرار بود تحقیقی به عمل آید و موضوع به نهادی احاله شود که در اکثر موارد هم این چنین است. موضوع به کمیسیون حقوق بین الملل احاله شده و کمیسیون مذکور این کار را انجام دهد. جالب اینکه اکثریت با این مسئله مخالف بودند و معتقد بودند که در واقع کمیسیون حقوق بین الملل که یک عده حقوقدان در آنجا کار را طولانی می کنند و بحث های پیچیده علمی می کنند. بنابراین باید در واقع یک کمیته خاصی از حقوقدانانی که به اصطلاح با حقوق آشنا باشند و واقعیت های سیاسی جهان امروز و معاصر در آن مقطع زمانی را در نظر بگیرند، آنرا بررسی کنند جالب اینکه جناب دکتر باوند که در آن سال ها حضور فعال داشتند در کمیته ششم و مجمع عمومی، در آنجا عنوان کردند که این کمیته یا گروهی که تشکیل می شود حقوقدانانی باشند که در وزارت امور خارجه کار میکنند. ابتدا ۲۷ کشور انتخاب شدند که عضو این کمیته باشند که بعداً چهار کشور دیگر اضافه شدند و عمدتاً از کشورهای جهان سوم بودند و البته ایران در آن کمیته حضور نداشت.

زمانی که کمیته خاص تشکیل گردید و نظراتش را ارائه نمود، سپس در کمیته ششم مطرح شد و بعداً همانطور که استحضار دارید با کنسانسوس (اجماع) در مجمع عمومی مورد تصویب قرار گرفت. در واقع من به این اعلامیه عنوان خاصی را داده ام که دور از محتوا نیست و آن اصول هفتگانه ی اعلامیه است. یعنی این اعلامیه هفت اصل

را بیان میکند که در مجموع عمدتا برگرفته از متن اصول و مواد ۱ و ۲ که در واقع اهداف و اصول ملل متحد است که از آن گرفته شده و باز عمدتا به این دلیل بوده که آقای دکتر عسکری اشاره کردند بسیاری از کشورهایی که در آن مقطع زمانی حضور داشتند، در مجمع عمومی اساسا در کنفرانس سان فرانسيسکو حضور نداشتند و شاید میخواستند خودی نشان دهند.

نکات مهم در خصوص اعلامیه:

این اعلامیه، اعلامیه ی اصول حقوق بین الملل است و این سند بسیار مهمی است.

همانطور که عنوان کردند اصول هفتگانه جنبه ی حصری ندارند و برداشت من این است که هر اصلی در هر عصری از سوی جامعه بین المللی به عنوان یک اصل حقوق بین الملل است، اصلی که ما نباید با قاعده بهم بیامیزیم و در واقع اصل فرا قانونی است و خود به خود باید هر قاعده ای متاثر از یک یا چند اصل حقوقی باشد. این اصول هفتگانه اصولی هستند که به یکدیگر وابسته اند و در زمان تفسیر و کاربرد هر اصل باید این پیوند مدنظر باشد. اکنون یکی از معضلاتی که وجود دارد این است که این تعارض و حتی تقابل بین اصول را بنابه مورد پیدا می کنیم. البته در ۱۹۸۶ یعنی ۱۶ سال بعد دیوان در قضیه ی نیکاراگوئه این مسئله را تکرار می کند و سه اصل حقوق بین الملل یعنی اصل احترام به حاکمیت ملی و اصل عدم توسل به زور و اصل عدم مداخله که در آن زمان عمدتا این سه اصل مورد مطرح بوده است و شاید دیوان اگر موارد دیگری نیز موضوعیت داشت قطعا به این مسئله می پرداخت. وقتی ما صحبت از اعلامیه می کنیم باید توجه داشته باشیم که در واقع اعلامیه ی اصولی قطعنامه ای است که متضمن یک سلسله بیانات و رهنمودهای اصولی را غیر از بحث اصول حقوق بین الملل که میتواند این اعلامیه هم در کل حتی از دید مجمع عمومی واجد وصف و ماهیت سیاسی یا حقوقی باشد را بیان میکند. در هر حال بنا به مورد در این رابطه به مواردی برخوردیم که اعلامیه وصف و ماهیت معاهده را

داشت. در حقوق معاهدات ترمینولوژی عنصری تعیین کننده نیست بنابراین ما با معاهده ای رو به رو هستیم که عنوان اعلامیه را دارد که بسیار معروف و مشترک انگلستان و چین در مورد وضعیت هنگ کنگ در ۱۹۸۴.

اینکه این اصول حقوق بین الملل چه هست جالب است که از سال ۱۹۷۰ که وارد ادبیات حقوق بین الملل شد تا به امروز همواره بحث مفصلی بوده است که بعضا با اصول کلی حقوقی مشترک این چنین برداشت می شود و به عنوان اصول کلی حقوق بین الملل از آن نام می بردند. در سال های اخیر نیز گزارشگر کمیسیون حقوق بین الملل هم که روی اصول کلی حقوق بحث میکند در این دو گزارشی که ارائه داده است نیز با سردرگمی مواجه است. هنوز به رغم اینکه گزارشگر به این اعلامیه توجه کرده نتوانسته است دقیقا مشخص کند که چه مفهومی دارند. یعنی ما وقتی می گوئیم اصول کلی حقوق در ماده ی ۳۸ به عنوان یک منبع اصلی، آیا اصول کلی حقوق همان اصول حقوق بین الملل است، این ها موضوعاتی است که میتواند مطرح باشد همانطور که در کمیسیون حقوق بین الملل مطرح شد.

برمیگردم به این اصول هفتگانه، که این اصول برگرفته از منشور ملل متحد و مخصوصا مواد ۱ و ۲ منشور و خود بخود ما باید این اصل را در نظر گرفته و توجه داشته باشیم که مبنای این اصل در ۱۹۷۰ گذاشته شد در طول تاریخ نیز دچار تغییرات و تحولاتی شده است.

وقتی ما از اصول دوستانه و روابط کشورها صحبت می کنیم در می یابیم که این اصول یک بعد سیاسی و روابطی داشته تا بعد حقوقی، چرا که این بحث روابط دوستانه و همکاری بین دولت ها همه ترم هایی با ماهیت سیاسی هستند و در صورتی میتوانند وصف و ماهیت حقوقی پیدا کنند که به یک سندی تحت ذیل یک تعهد قرار گیرند که ما آنها را تحت عنوان تعهد به همکاری می گوئیم.

نکته ای در رابطه با اصل پنجم اصول هفتگانه که همان اصل تکلیف و همکاری کشور هاست:

امروزه حقوق بین الملل دیگر ناشی از تبعیت نیست بلکه ناشی از همکاری است، به بیان دیگر اگر همکاری وجود نداشته باشد قطعا هیچ قاعده ای از قواعد حقوق بین الملل نمیتواند شکل بگیرد.

آخرین نکته در رابطه با اصل هفتم است:

اصل هفتم، اصلی است که کاملا ماهیتا جنبه ی حقوقی دارد و اصل اجرای تعهدات با حسن نیت است که براساس بند ۲ ماده ۲ منشور «اعضا باید تعهداتی که براساس منشور برعهده گرفته اند با حسن نیت اجرا کنند.» هم چنین ماده ۲۶ کنوانسیون حقوق معاهدات همین موضوع را در مورد هر معاهده لازم الاجرائی می داند و براساس آن طرف ها ملزم هستند که آن معاهدات لازم الاجرا را با حسن نیت اجرا کنند.

در واقع در اصل وفای به عهد با اصل حسن نیت در کنار هم آمده و ظاهرا همان نکته در ماده ۲۶ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین، کماکان در نظر داشته است. به نظر من این اصول هرچند از یک سو تکرار بخش هایی از منشور ملل متحد است اما به واقع کاری که انجام شد ایده اولیه ی خود مجمع و کمیته ی خاص بود که از بدنه ی منشور این اصول اساسی را استخراج کرد و یک جایگاه ویژه ای جدای از منشور به آن اصول داد.

در اینجا میتوان گفت اعلامیه هایی که قبلا مجمع عمومی به صورت قطعنامه منتشر کرده نیز این وضعیت را دارند. اما به عقیده ی من یکی از مهم ترین قطعنامه هایی است که مجمع عمومی صادر کرده و به آن اجازه داده که اصول دیگر هم اضافه شود و بعلاوه اینکه اصول حقوق بین الملل را در یک سند بین المللی آورده که در حال حاضر نیز یکی از مستندات محکم برای بیان نظرات اندیشمندان بزرگ بین الملل استناد به این قطعنامه است یعنی قطعنامه ۲۶۲۵ بعد از پنجاه سال زنده و پویا است.

پس از سخنان ایشان سوالاتی از طرف مشارکت کنندگان مطرح شد که دبیرکل انجمن آنها را برای بحث و بررسی بیان نمودند.

سوال ۱) در مورد رابطه حقوق بین الملل با گلوبالیسم از یکسو و از سوی دیگر منافع ملی است. با توجه به تحولاتی که ما به ویژه در سال های گذشته شاهدش بودیم و اینکه نگاه شاید یک جانبه گرایانه نسبت به حقوق و حقوق بین الملل هم بسیار تقویت شده-مثلا در چارچوب اقداماتی که ایالات متحده علیه دیوان کیفری بین المللی انجام داده، چگونه می شود این پیوند را بین حقوق بین الملل و گلوبالیسم از یکسو و از سوی دیگر با تأمین منافع ملی ایجاد کرد؟

۲) سوال دیگر در رابطه با جایگاه استانداردهای دوگانه در حقوق بین الملل است، بعضی از محققان روابط بین الملل تأکید دارند. در مورد این استانداردها. همواره هم در میان حقوقدان ها این بحث هست؛ آیا اصولا چنین چیزی در حقوق بین الملل اولاً مورد پذیرش است یا نه و اگر مورد پذیرش است آیا اصولاً امری پذیرفته شده در مفهوم مثبت است یا امری پذیرفته شده از باب اجبار می باشد.

۳) سوال سوم در مورد بحث منع مداخله در امور داخلی و خارجی، شاید بشود گفت به شکل تدوین یافته برای اولین بار در این اعلامیه ما شاهدش هستیم، شاید پیش از آن میتوانستیم به بند ۷ ماده ۲ منشور در خصوص عدم مداخله سازمان ملل متحد استناد کنیم. ولی اینجا شاهد هستیم که مستقیماً بحث مربوط به عدم مداخله در مورد روابط میان دولت ها هم مطرح میشود و این بحث عدم مداخله در امور خارجی که در کنار امور داخلی مطرح میشود-به ویژه محل تأمل و بحث بسیار زیادی میان حقوقدانان بوده، به چه معنی میشود آن را از این مورد استخراج کرد-با توجه به اینکه اصولاً حقوق بین الملل میخواهد در روابط خارجی دولت ها یک نقش آفرینی داشته باشد و این منع مداخله در امور به چه ترتیبی معنا پیدا میکند؟ آیا میشود این را نوع آوری حتی از جنس حقوق نرم در نظر گرفت و آیا امروز در لیکسلاتا اصولاً چنین معنایی دارد یا نه؟

۴) سوال چهارم آیا نگاه مبتنی بر انصاف هم میشود گفت در آن نگاه کانتی هم قابل تصور هست، یا نه. با توجه به اینکه ما امروز در مورد اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت صحبت می کنیم، بیشتر بر مبنای انصاف بنا شده باشد نگاهی که الان در چارچوب به ویژه شورای حقوق بشر در خصوص تحول در نظم منشور دارند کار می کنند روی این مسئله یک نظم باید اصولاً از سمت صرفاً برابری حرکت بکند به سمت انصاف تأکید میشود؟

۵) سوال بعدی در مورد ضمانت اجراها است که آیا قابل تصور است با توجه به آن چیزی که ما امروز در کلیت آن مورد شناسایی قرار می دهیم برای این اصول که همانطور که اشاره شد حالا شاید الزاماً هم اصول کلی حقوق بین الملل نباشند آیا این ها را میتوانیم بگوییم که دارای حداقل ضمانت اجرایی هستند یا نه؟

۶) نقش اعضای دائم شورای امنیت در افزایش یا کاهش همکاری ها و روابط دوستانه ی میان دولتها؟

۷) آیا حقوق همبستگی را می شود، بعنوان لازم الاجرا در نظر گرفت و اگر اینطور است آیا اسنادی قابل معرفی هستند یا نه؟

۸) آیا ما می توانیم آن چیزی که در اعلامیه ی روابط دوستانه آمده را امروز بعنوان حقوق بین الملل عرفی مورد شناسایی قرار بدهیم؟

۹) آیا می شود تعهدی برای دولت ها اصولاً در حقوق بین الملل در نظر گرفت که باید با همدیگر همکاری بکنند، آیا چند جانبه گرایی مبتنی همکاری میتواند نوعی از تعهد در چارچوب هنجاری حقوق بین الملل محسوب شود؟

سپس اساتید به سئوالات ارائه شده پاسخ دادند.

دکتر باوند: امروزه مسئله حقوق بشر در تمام اصول های کلی حقوقی به نحوی سایه اش دیده میشود، بنابراین رعایت حقوق بشر و آزادی های اساسی به نظر من در تمام اصول کلی حقوق بین الملل سایه افکن شده و رعایتش یک امر ضروری است. نکاتی که اشاره فرمودید سؤالاتی که مطرح شده ببینید تصمیمات داخلی اگر بازتاب خارجی داشته باشد و سبب ضرر و زیان به کشورهای دیگر بشود را نمی توان بعنوان اینکه یک امر داخلی و احترام خاص خودش را دارد، تلقی کرد چون امروزه تصمیماتی که گرفته میشود اثر در روابط بین الملل دارد. در مسائل داخلی اگر تصمیماتی گرفته بشود اگر جنبه ی ابداع داشته باشد، یک اقدام نویی باشد در امر داخلی، راحت میتواند به روابط بین الملل تسری پیدا کند، ولی اگر در امر داخلی تصمیمی گرفته بشود که بازتاب خارجی داشته باشد، در منافع و مصالح کشور همسایه یا دیگر کشورها وارد شود، نمی تواند بعنوان اینکه یک مسئله داخلی است خودش را برکنار از آثار و تبعاتش در رابطه با منافع و مصالح کشورهای دیگر کند. امروزه ما وقتی که می گوئیم حقوق بین الملل همانطور که از نامش مستفاد میشود حقوقی است که آثار و تبعات خارجی خاص خودش را دارد. بنابراین این تفکیک به صورت منسجم نیست چون داخلی عنوانش است ولی بازتابش ممکن است آثار و تبعات خارجی بخصوص اگر تبعات منفی داشته باشد و از این لحاظ این سؤال میزانی قابل تعمق است. در نکاتی که اشاره فرمودید به طور کلی چون بحث ما بحث حقوق بین الملل و همینطور که اشاره شده روابط دوستانه و به اصطلاح آثار و تبعاتی است که در منافع و مصالح دیگر کشورها دارد و لذا نکاتی که اشاره فرمودید اگر context حقوق بین الملل باشد باید ملاحظاتی را رعایت کرد، یعنی آن اصولی که از قبل پیش بینی شده و کشورها ملزم به رعایت آن ضوابط و اصول هستند، باید مد نظر قرار بگیرد. ولی اگر نوآوری داشته باشد که بعداً خودش بتواند منشأ یک حرکت نو در جهت حقوق بین الملل باشد که خود این به اصطلاح میتواند همانطور که اشاره کردم اثرگذار باشد. در توسعه ی حقوق بین الملل ولی آنچه که فراتر از اقداماتی است که فراتر از مسئله

داخلی کشورها باشد آثار و تبعات خارجی خاص خودش را نداشته باشد بنابراین مشکلی من فکرنمیکنم بتواند ایجاد کند ولی می تواند ابداعی باشد. یعنی اصول، اصول جدیدی است وارد شده که میتواند بازتاب مثبت خارجی خودش را برای بهره گیری و تأثیرش را در توسعه ی حقوق بین الملل در پی داشته باشد.

دکتر بیگدلی: بحث جهانی شدن یا *globalization* و رابطه اش با حقوق بین الملل، البته در ادبیات حقوق بین الملل خیلی کار شده حتی به زبان فارسی مقالات متعددی که خود بنده ی حقیرم فکر میکنم دو مقاله حداقل در این رابطه دارم، به یاد دارم که آقای دکتر بیگ زاده هم دارند. بنابراین در اساس این است که این بحث جهانی شدن حقوق بین الملل بدون اینکه هیچ اراده ی مافوقی وجود داشته باشد در بسیاری از زمینه ها جهانی شده ما چه بخواهیم چه نخواهیم قواعد حقوق بین الملل جهانی شده است. بخش عمده اش همانطور که همگان می دانید در بحث های قواعد ناظر بر حقوق بشر یا حقوق بین الملل بشر جهانی شده است. لزومی ندارد که یک سند مستقلی بیاید و اعلام کند که جهانی است، اگر به این صورت باشد شاید که مابه این راحتی نتوانیم سندی پیدا کنیم. اما در عمل فرضاً حق دادرسی عادلانه، شما در هیچ جامعه ای هیچ کشوری نمی توانید بگویید که این حق بعنوان یک حق جهانی شناخته نشده است و من در بحث مقاله ام یکی از نکاتی که مطرح می کردم، کلاً گفتم که در بسیاری از موارد برخی از نهادهای بین المللی در واقع این اسم را یدک می کشند، با مسما یدک می کشند، مثل سازمان بهداشت جهانی - شما الان کووید ۱۹ را حساب کنید واقعاً مسائلس، مشکلاتش و چالش هایی که جهان با آن مواجه است، همه در بحث های این سازمان می گنجد و این یعنی جهانی شدن. اما اینکه اعضای جامعه ی بین المللی در یک سندی اعلام کنند که حقوق بین المللی حقوق جهانی است حداقل تا به امروز همچین اتفاقی نیفتاده است.

(پاسخ سؤال دوم) اگرچنین باشد بحث مطالعات میان رشته ای است که به بهترین وجه ممکن در حقوق بین الملل نمود پیدا کرده است. در کمتر شاخه ای از شاخه های حقوق بین الملل است که این استانداردهای به اصطلاح دوگانه را در اساس نبینید. یعنی وقتی شما صحبت از حقوق بین الملل اقتصادی، حقوق بین الملل محیط زیست، حقوق بین الملل هسته ای، حقوق بین الملل هوا فضا و... می کنید همه ی اینها در واقع استانداردهای دوگانه هستند. به نظر من این بحث میان رشته ای به نحو احسن در حقوق بین الملل و حقوق بین الملل کیفری مطرح است. اگر دقت بفرماید می بینید که در بسیاری از شاخه های حقوق بین الملل این بحث استانداردهای دوگانه وجود دارد.

سوال دیگر بحث منع مداخله در امور داخلی و خارجی بود. من تصورم در این است که بعد داخلی آن بهر حال تا حدودی روشن است. در اموری که منشور هم اشاره می کند ذاتا در صلاحیت بند ۷ ماده ۲ می گوید، در آن مواردی نمی شود دخالت کرد که ذاتا در سازمان نمی تواند دخالت کند. آن مواردی که من متن انگلیسی را نگاه کردم بحث اساسا است و در ترجمه ها گفته شده ذاتا. در عالم خارج چیست، یعنی وقتی از این بحث خارج مشویم ما میبینیم که امور یک مملکت دو دسته است: امور داخلی و امور خارجی، همانطور که ما وزارت داخلی یا دستگاهای داخلی داریم وزارت امور خارجه هم داریم. به عقیده من وقتی میگوید منع مداخله در امور خارجی یعنی در امور خارجی یک دولت، یعنی مثلا یک دولتی به فلان دولت بگوید که حق ندارد با هیچ دولتی رابطه داشته باشد، این مداخله در امور خارجی آن دولت محسوب می شود. ضمانت اجرای این اصول بر مبنای اعتقاد این است که این اصول، اصول فرا قانونی است. اصولی است مانند قانون اساسی، قانون اساسی ضمانت اجرای آن مهم است. طبق معمول برای حقوق، بحث می کنیم که چه کیفری باشد چه مالی در قانون اساسی ما ضمانت اجرا نداریم. در واقع ضمانت اجرای مقررات و اصول مقررات اساسی را قانون عادی است که مشخص می کند. آن

اصول هم در واقع می تواند سایر تعهدات بین المللی ضمانت اجرایی برای این اصول تعیین بکند، شأن این اصول فراتر از آن است که بیایم مشخص کنیم. تقریباً میتوانم بگویم همگان میدانند که اصولاً خود بحث مصونیت یک بحث و ضمانت اجرا یک بحث دیگری است. نقض این اصول هم قطعاً و یقیناً مانند سایر هنجارها ایجاد مسئولیت میکند اما اینکه ضمانت اجرایش چیست آن بحث دیگری است. نقش اعضای دائم در کاهش یا افزایش میان دولت ها، یعنی در واقع آن بحث حق و تو مثل شمشیر دو سر است. وقتی هم که در ابتدا در کنفرانس سان فرانسیسکو بحث لغو این حق برای قدرت های بزرگ بود. به هر حال آنها تهدید کردند که اگر چنین حقی برای ما نباشد ما اصلاً زیر وجود چنین سازمانی هم نخواهیم رفت، بلاخره زور خیلی پر زور بود. پس بنابراین کشورها عقب نشینی کردند اما بسیاری معتقد بودند که این نقش اعضای دائم که عمدتاً آن قدرتشان را از آن حقی میگیرند که در ماده ۲۷ منشور آمده و در مواردی واقعا جلوی تهدید اوضاع و احوال را گرفته است. اما در مجموع اگر نگاه کنیم این از نظر حقوقی یک نقطه ضعفی است چون آن اصل برابری که اشاره شد در اصل برابری حاکمیت کشورها را نقد میکند. اینکه حقوق همبستگی لازم الاجرا است، بحث حقوق همبستگی در واقع هم جمع حق است و حق بشری. بنابراین هر حقی نمیتواند بحث لازم الاجرا بودن و ضمانت اجرایی داشتن را داشته باشد. بواقع قواعد موجب حق است که ما باید ببینیم که اینها لازم الاجرا است یا نه. اصول در قالب عرف براین اساس میتواند این اصولی که نام بردیم برخی ها بنوعی عرف است که تبدیل به اصل شده و برخی اصول هستند که تبدیل به عرف هم شدند. اما به نظر من اصلاً نیازی ندارند که آنها تبدیل به عرف بشوند، این اصول اگر از سوی جامعه ی بین المللی در کل به عنوان یک اصل حقوق بین الملل شناخته شده باشد نیازی ندارد که تبدیل به عرف شود. در بحث تعهد به همکاری به واقع همکاری یک مفهوم سیاسی و روابط بین المللی است اصل همکاری. اما تعهد به همکاری این اصل را تبدیل میکند به یک اصل حقوقی - تعهد حقوقی ایجاد میکند.

دکتر محبی: سؤال (در مورد مفهوم مسؤلیت مشترک اما متفاوت که فرمودید نگاه کانتی خیلی نمود دارد هم در منشور بصورت کلی هم در این اعلامیه. طبیعتاً به بحث انصاف اشاره نشده و گفته میشود که شاید بیشتر این اصل برگرفته از نگاه مبتنی بر انصاف باشد تا نگاه مبتنی بر برابری که در منشور و همچنین در این اعلامیه که روی آن تاکید شده است).

این بحث بسیار فنی است و جای شرح و تفصیلش در اینجا نیست فقط من این را بگویم که در این اعلامیه دو تا اشاره به این مسئله انصاف میشود که البته مستقیم نیست. ولی میشود از آن استنباط کرد (۱) درباره ی همکاری بین دولتهاست (۲) حسن نیت در رعایت منشور و این اصول.

مبانی اینها در واقع تعبيرش برمیگردد به اصل انصاف، البته در خود این اصول درباره ی حق همبستگی و حقوق همبستگی هم که چهره ی دیگری از زمینه است اشاره میکند، مسئله استعمار و همکاری بین دولت ها از اصولی است که در اینجا آمده است.

درباره ی عرفی شدن این را اضافه می کنم که این اصول در بسیاری از اسناد بین المللی مورد استناد قرار گرفته از جمله در دیوار حائل که یکی از نقاط عطف در حیات دیوان بین المللی دادگستری است و در بند ۹ ماده ۷۸ یا ۸۷ بود در آنجا دیوان استناد میکند به همین اصول- اتفاقاً ذیل حق تعیین سرنوشت که بحث میکند خیلی تفسیر نمیدهد ولی همین مقدار که به آن استناد میکند و استفاده میکند کافی است.

همچنین در جلسه آقای دکتر مؤذن زادگان نیز سوالی مطرح فرمودند که آیا میشود حق دادرسی عادلانه و بصورت خاص حق دادرسی به وکیل را از جمله حقوق قابل تعلیق بر مبنای آنچه در میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی آمده در نظر بگیریم؟

دکتر ییگدلی: بحث حقوقی مواد قابل تعلیق به میثاق بین المللی مدنی و سیاسی مربوط است. خود مواردی که گفته قابل تعلیق نیستند را مشخص کرده است. در حقوقی که قابل تعلیق نیستند، صحبت از اصل دادرسی عادلانه نمیکند اما من تصور میکنم که اساساً آن ماده ۴ میثاق حق دادرسی عادلانه جز آن بوده باشد، اما میثاق در ۱۹۶۶ و ما از سال ۱۹۶۶ تا به امروز در پی تاریخ روابط بین الملل بسیاری از قواعد دچار تحول شده است.

دکتر عسکری: رسیدگی های قضائی شاید بتوانند متوقف بشوند بنا به دلایلی که اضطرار وجود دارد، یک بازه ی زمانی مشخصی که در آن وضعیت ضرورتی است که ما بتوانیم رسیدگی ها را به تأخیر بیندازیم ولی اینکه جریان دادرسی برگزار بشود اما در جریان دادرسی ما از یک سری از اصول دادرسی عادلانه از جمله حق دادرسی به وکیل بخواهیم تخطی بکنیم، فکر میکنم که چنین چیزی به هیچ وجه امکان پذیر نیست و مصالحی که حالا شاید اشاره میشود بنا به این دلایل وکیل نمیتواند حضور پیدا بکند، آنها دقیقاً مواردی است که بدون تردید میتواند ناقض عادلانه بودن دادرسی باشد. دو مثال از دنیای حقوق بشر دوستانه عرض میکنم که مربوط به زمان جنگ است و فکر میکنم که اینها بتوانند تکلیف را روشن کنند.

۱) در مورد کنوانسیون سوم ژنو که در مورد رسیدگی های قضایی به تخلفاتی که اسرا در دوران بازداشت خود انجام میدهند یا اینکه اسرا در زمانی که هنوز اسیر نشده بودند انجام داده بودند. در کنوانسیون سوم ژنو و در شرح سال ۲۰۲۰ که کمیته بین الملل صلیب سرخ آن را منتشر کرده روی این مسئله که باید اسرا دسترسی به مشاور حقوق داشته باشند، تأکید شده است. بنابراین شاید این کفایت بکند که برای اینکه ما بخواهیم به این نتیجه برسیم که به طریق اولاً در زمانی که دولت اسیر گیرنده یک چنین تعهدی در حقوق بین الملل دارد، تکلیف بقیه مشخص است.

۲) در مورد همین شرح در خصوص ماده ۳ مشترک در سال ۲۰۱۶ منتشر شده آنچه که گفته شده و امروز حداقل از حیث حقوق بین المللی مورد تایید است این است که اصول دادرسی عادلانه نه تنها توسط دولت ها بلکه توسط غیر دولت ها هم باید مدنظر باشد چون ما طبق ماده ۳ مشترک کنوانسیون های چهار گانه ژنو از تمام طرف های متخاصم از جمله گروه های غیر دولت می خواهیم که به مواردی که نقض حقوق بشر دوستانه بوده هم از طریق قضایی رسیدگی کنند. تعهد مراعات دادرسی عادلانه برای غیر دولت ها هم وجود دارد. اخیرا در سوئد یکی از اعضای داعش را که چندین نفر را گردن زده بود محاکمه می کردند، متهم در پاسخ گفت که شما نمیتوانید من را محاکمه کنید به این دلیل که من مسؤل اجرای احکام دادگاه داعش بودم بنا بر قراین من قتلی انجام ندادم من مسؤل اجرای احکام بودم. دادگاه سوئد در پاسخ میگوید بله درست است ولی مشکل آن دادگاه داعش است که اصول دادرسی منصفانه را مراعات نمی کرده است، پس بنابراین رسیدگی هایش مورد قبول نیست و اقدامی که شما انجام دادید از نظر ما قتل محسوب میشود.

در پایان جلسه دکتر نسرین مصفا، رئیس انجمن، جمع بندی مطالب مطرح را و بیان داشتند: کسانی که با فعالیت های انجمن در ۲۰ سال گذشته آشنا هستند، به خوبی می دانند که ما در فرصت های بین المللی مرتبط با اهداف انجمن، جلساتی را برای بررسی، بازبینی و تحلیل موضوعات آن ها برگزار می کنیم. امروز نیز به مناسبت پنجاهمین سالگرد اعلامیه فوق الذکر، از محضر سه استاد عالی مقام حقوق بین الملل ایران برای این امر بهره جستیم که از آنان کمال تشکر را دارم .

از زمان تصویب این اعلامیه، در سطح بین المللی، توجه بسیاری به آن مبذول شده است. کتاب ها، مقالات بسیاری در این زمینه به رشته تحریر درآمده و در بسیاری از پژوهش ها و اسناد ملل متحد به آنان که همگی بر این اصل

که این اعلامیه (در متون به نام DFR از آن یاد می شود) نقش مهمی را هم در آن تاریخ تصویب و هم بعد از ۵۰ سال برای توجه جامعه بین المللی دارد، متکی است.

به نظر می آید که چالش هایی که حال در عرصه بین المللی با آن روبرو هستیم از جمله یک جانبه گرایی ایالات متحده آمریکا نگاه خاص به نظم بین المللی موجود، تبعات ناشی از بیماری عالم گیر کرونا که در فرمایشات اساتید محترم نیز عنوان شد، اتفاقاتی که در اوکراین توسط روسیه یک قدرت بزرگ و عضو دائم شورای امنیت صورت گرفت، جنگ های تجاری که بین قدرت های بزرگ آمریکا، چین و اتحادیه اروپا در جریان است، مسائلی مانند تغییرات اقلیم و تحریم هایی که بر ما تحمیل شده است. همه این موارد را می توانیم محملی برای توجه بیشتر به این اعلامیه و بررسی آنها در پرتو این اعلامیه بدانیم. من با توجه به محدودیت وقت و فرمایشات گرانقدری که اساتید بزرگ داشتند از برخی نکات عبور میکنم؛ فقط در یک جمع بندی می توان گفت اولاً نگاه تاریخی به مبدأ و ماهیت این اعلامیه مهم است، فاصله دهه شصت تا هفتاد میلادی در سازمان ملل متحد یک زمان قابل تاملی برای تمایل به هنجارسازی بین المللی و تدوین معاهدات می باشد. مانند تدوین و تصویب دو میثاق حقوق مدنی سیاسی، و اقتصادی اجتماعی فرهنگی، کنوانسیون حقوق معاهدات وین، کنوانسیون رفع تبعیض نژادی و تعداد زیادی دیگری که نمی توان همه را نام برد. البته رفع استعمار یک زمینه بسیار مهمی را یعنی ورود کشورهای زیادی به سازمان ملل متحد را ایجاد کرد که مورد توجه هم واقع شد و در مباحث اساتید محترم نیز وجود داشت. ولی نمیتوان بحرانی را که بین آمریکا و شوروی بر سر کوبا ایجاد شد و موجب توجه بین المللی برای هنجارسازی بین المللی در کنترل تسلیحات که به تدوین کنوانسیون تسلیحات در ۱۹۶۷ منتهی شد را نیز در نظر نگرفت. در دهه ۷۰ هم ما شاهد تدوین اعلامیه های دیگری هستیم. انشاالله در انجمن به بررسی این اعلامیه ها نیز توجه خواهیم کرد.

دوم از نظر ماهیت اعلامیه نیز اساتید گرانقدر به قدر کفایت در مورد آن صحبت کردند. فقط یکی دو نکته است که در مورد مسائل مربوط به حقوق بشر و به خصوص وظیفه همکاری در زمینه های اقتصادی اجتماعی فرهنگی. یعنی همان بیانی که در بند ۳ ماده ۱ منشور ملل متحد آمده، غیراز اشاره ای که در مقدمه اعلامیه آمده، در متن توجهی وجود ندارد. فکر می کنم اگر امروز اعلامیه بخواند مورد تجدید نظر قرار بگیرد، در مورد مسائل مربوط به محیط زیست و حقوق بشردوستانه نیز باید در آن نکاتی جای گیرد.

نکته بسیار اساسی که در فرمایشات دکتر باوند مورد اشاره قرار گرفت و به نوعی هم دکتر عسکری به آن توجه کردند عنایت اعلامیه به مسائل حقوق بشر است. در حال حاضر، ملل متحد به خصوص در هفتاد و پنجمین سالگرد تاسیس این سازمان بحثی کلی و یک دریچه ای را برای توجه بیشتر به موضوع نابرابری در زمینه های مختلف باز کرده است، این امر در بطن خود موضوع حقوق بشری است. همچنین نابرابری که در عین اصول مندرج در منشور برای برابری دولت ها در شورای امنیت وجود دارد و اهمیت دارد، حال بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. البته در مورد تعداد اعضای شورای امنیت اصلاحاتی صورت گرفت. در مجموع می توان بیان داشت که این اعلامیه در آن مقطع یک درخواست از طرف کشورهای رها شده از بند استعمار بود و آنکه بتوانند نقش بیشتری را حداقل با تدوین یک اعلامیه در جهان آن روز و سازمان ملل متحد داشته باشند.

موضوع دیگری که مورد توجه قرار گرفت مسئله مهم پیچیده و گسترده شدن حقوق بین الملل بود که دکتر محبی به آن اشاره فرمودند. در حال مطرح می شود نسلی که می خواهد در مورد مسائل حقوق بین الملل، عمومی صحبت کند، کمتر می تواند حرفی برای گفتن داشته باشد. زمینه های حقوق بین الملل تخصصی شده است و حقوق بین الملل کلی گویی گونه در حال انقراض است. باید به این نکته توجه کرد و ما در عمل هم می بینیم که واقعیت دارد و دنیای بیان موضوعات می باید تخصصی باشد.

آقای دکتر بیگدلی هم به خوبی اصول حقوقی در اعلامیه را تبیین فرمودند. من فکر می‌کنم این اعلامیه در همان دهه ۷۰ هم مورد توجه آکادمی حقوق بین‌المللی لاهه قرار گرفت. استاد ممتاز هم در درس خود در آکادمی لاهه در ۲۰۱۴، عنوان سلسه مراتب نظم حقوق بین‌المللی را مورد توجه قرار دادند. در همان دهه هفتاد هم این اعلامیه منشأ و مقدمه‌ای برای توجه بهتر به این موضوع شد. بنابراین از نظر تاریخی، تاثیر گذاری این اعلامیه بر نظم جهانی و نظم حقوقی و هم از منظر نگاه‌های هنجاری این سند اهمیت خود را داشته و دارد.

از دیدگاه همکاری بین‌المللی نیز این سند و تاکیدی که بر این موضوع مهم در آن صورت می‌گیرد نیز با اهمیت است. امروزه در مورد همکاری، جامعه بین‌المللی دغدغه دارد زیرا در دوران کرونا همکاری بین‌المللی مورد چالش قرار گرفته است. سیاست‌های ناسیونالیستی کشورها و یا تعارض از طرف دولت‌هایی که رهبران پوپولیسم داشتند قابل تامل است. اینها همه مسائل مهمی است که در دستور کار جهانی است. نکته‌ای که وجود دارد و همگان هم مستحضر هستند این است که این اعلامیه از اعلامیه‌های مصوب آن دهه بیشتر مورد استناد قرار گرفت و تاثیرگذاری را هم در آن از نقطه تدوین، تصویب و بعد از آن در سایر اسناد بین‌المللی هم زیاد است که مورد عنایت آقای دکتر محبی هم قرار گرفت. در مقدمه قطعنامه‌های بعدی مصوب ملل متحد، اشارات متعددی به این سند وجود دارد.

در بستر موضوع ارتباط بین حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل نیز جایگاه خود را به خصوص با توجهی که در پنجاه سالگی به آن مبذول شده است را دارا می‌باشد. که اساتید محترم در مورد آن صحبت کردند تعامل بین حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل موضوع مهمی است که توجه به آن بر دوش انجمن است که آن را انشالله در جلسات و نشست‌های تخصصی با حضور اساتید مورد تحلیل قرار خواهیم داد.

در پایان سخن را کوتاه می‌کنم و از طرف انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد از اساتید عالم و برجسته سخنران، مشارکت آقای دکتر موذن زادگان و... و دبیرکل معزز انجمن آقای دکتر عسکری به خاطر مطالب مطرح شده و مدیریت شایسته جلسه و همکار محترم انجمن، خانم اعظم پازدار، تشکر می‌کنم. از شرکت کنندگان محترم نیز بسیار سپاسگزارم.

امیدواریم این روزهای سخت کرونایی به پایان برسد و بتوانیم به صورت واقعی همدیگر را ببینیم. به قول استاد صوراسرافیل محفل انس انجمن با حضور شما گرم باشد.

با آرزوی سلامتی برای همگان.

Declaration on Principles of International Law concerning Friendly Relations and Co-operation among States in accordance with the Charter of the United Nations

The General Assembly,

Recalling its resolution 1815 (XVII) of 18 December 1962, 1966 (XVIII) of 16 December 1963, 2103 (XX) of 20 December 1965, 2327 (XXII) of 18 December 1967, 2463 (XXIII) of 20 December 1968 and 2533 (XXIV) of 8 December 1969, in which it affirmed the importance of the progressive development and codification of the principles of international law concerning friendly relations and co-operation among States,

Having considered the report of the Special Committee on Principles of International Law concerning Friendly Relations and Co-operation among States (Official Records of the General Assembly, 25th Session, Supplement No. 18 (A/8018)), which met in Geneva from 31 March to 1 May 1970,

Emphasizing the paramount importance of the Charter of the United Nations for the maintenance of international peace and security and for the development of friendly relations and co-operation among States,

Deeply convinced that the adoption of the Declaration on Principles of International Law concerning Friendly Relations and Co-operation among States in accordance with the Charter of the United Nations on the occasion of the 25th anniversary of the United Nations would contribute to the strengthening of world peace and constitute a landmark in the development of international law and of relations among States, in promoting the rule of law among nations and particularly the universal application of the principles embodied in the Charter,

Considering the desirability of the wide dissemination of the text of the Declaration,

1. Approves the Declaration on Principles of International Law concerning Friendly Relations and Co-operation among States in accordance with the Charter of the United Nations, the text of which is annexed to the present resolution;
2. Expresses its appreciation to the Special Committee on Principles of International Law concerning Friendly Relations and Co-operation among States for its work resulting in the elaboration of the Declaration;
3. Recommends that all efforts be made so that the Declaration becomes generally known.

1883rd plenary meeting, 24 October 1970.

ANNEX

**DECLARATION ON PRINCIPLES OF INTERNATIONAL LAW CONCERNING
FRIENDLY RELATIONS AND CO-OPERATION AMONG STATES IN ACCORDANCE
WITH THE CHARTER OF THE UNITED NATIONS**

PREAMBLE

The General Assembly,

Reaffirming in the terms of the Charter of the United Nations that the maintenance of International peace and security and the development of friendly relations and co-operation between nations are among the fundamental purposes of the United Nations,

Recalling that the peoples of the United Nations are determined to practise tolerance and live together in peace with one another as good neighbours,

Bearing in mind the importance of maintaining and strengthening international peace founded upon freedom, equality, justice and respect for fundamental human rights and of developing friendly relations among nations irrespective of their political, economic and social systems or the levels of their development,

Bearing in mind also the paramount importance of the Charter of the United Nations in the promotion of the rule of law among nations,

Considering that the faithful observance of the principles of international law concerning friendly relations and co-operation among States and the fulfilment in good faith of the obligations assumed by States, in accordance with the Charter, is of the greatest importance for the maintenance of international peace and security and for the implementation of the other purposes of the United Nations,

Noting that the great political, economic and social changes and scientific progress which have taken place in the world since the adoption of the Charter give increased importance to these principles and to the need for their more effective application in the conduct of States wherever carried on,

Recalling the established principle that outer space, including the Moon and other celestial bodies, is not subject to national appropriation by claim of sovereignty, by means of use or occupation, or by any other means, and mindful of the fact that consideration is being given in the United Nations to the question of establishing other appropriate provisions similarly inspired,

Convinced that the strict observance by States of the obligation not to intervene in the affairs of any other State is an essential condition to ensure that nations live together in peace with one another, since the practice of any form of intervention not only violates the spirit and letter of the Charter, but also leads to the creation of situations which threaten international peace and security,

Recalling the duty of States to refrain in their international relations from military, political, economic or any other form of coercion aimed against the political independence or territorial integrity of any State,

Considering it essential that all States shall refrain in their international relations from the threat or use of force against the territorial integrity or political independence of any State, or in any other manner inconsistent with the purposes of the United Nations,

Considering it equally essential that all States shall settle their international disputes by peaceful means in accordance with the Charter,

Reaffirming, in accordance with the Charter, the basic importance of sovereign equality and stressing that the purposes of the United Nations can be implemented only if States enjoy sovereign equality and comply fully with the requirements of this principle in their international relations,

Convinced that the subjection of peoples to alien subjugation, domination and exploitation constitutes a major obstacle to the promotion of international peace and security,

Convinced that the principle of equal rights and self-determination of peoples constitutes a significant contribution to contemporary international law, and that its effective application is of paramount importance for the promotion of friendly relations among States, based on respect for the principle of sovereign equality,

Convinced in consequence that any attempt aimed at the partial or total disruption of the national unity and territorial integrity of a State or country or at its political independence is incompatible with the purposes and principles of the Charter, Considering the provisions of the Charter as a whole and taking into account the role of relevant resolutions adopted by the competent organs of the United Nations relating to the content of the principles,

Considering that the progressive development and codification of the following principles:

(a) The principle that States shall refrain in their international relations from the threat or use of force against the territorial integrity or political independence of any State, or In any other manner inconsistent with the purposes of the United Nations,

(b) The principle that States shall settle their international disputes by peaceful means in such a manner that international peace and security and justice are not endangered,

(c) The duty not to intervene in matters within the domestic jurisdiction of any State, in accordance with the Charter,

(d) The duty of State to co-operate with one another in accordance with the Charter,

(e) The principle of equal rights and self-determination of peoples,

(f) The principle of sovereign equality of States,

(g) The principle that States shall fulfil in good faith the obligations assumed by them in accordance with the Charter, so as to secure their more effective application within the international community, would promote the realization of the purposes of the United Nations,

Having considered the principles of international law relating to friendly relations and co-operation among States,

1. *Solemnly proclaims the following principles:*

The principle that States shall refrain In their International relations from the threat or use of force against the territorial integrity or political independence of any State, or in any other manner inconsistent with the purposes of the United Nations

Every State has the duty to refrain in its international relations from the threat or use of force against the territorial integrity or political independence of any State, or in any other manner inconsistent with the purposes of the United Nations. Such a threat or use of force constitutes a violation of international law and the Charter of the United Nations and shall never be employed as a means of settling international issues.

A war of aggression constitutes a crime against the peace, for which there is responsibility under international law. In accordance with the purposes and principles of the United Nations, States have the duty to refrain from propaganda for wars of aggression.

Every State has the duty to refrain from the threat or use of force to violate the existing international boundaries of another State or as a means of solving international disputes, including territorial disputes and problems concerning frontiers of States.

Every State likewise has the duty to refrain from the threat or use of force to violate international lines of demarcation, such as armistice lines, established by or pursuant to an international agreement to which it is a party or which it is otherwise bound to respect. Nothing in the foregoing shall be construed as prejudicing the positions of the parties concerned with regard to the status and effects of such lines under their special regimes or as affecting their temporary character.

States have a duty to refrain from acts of reprisal involving the use of force.

Every State has the duty to refrain from any forcible action which deprives peoples referred to in the elaboration of the principle of equal rights and self-determination of their right to self-determination and freedom and independence.

Every State has the duty to refrain from organizing or encouraging the organization of irregular forces or armed bands, including mercenaries, for incursion into the territory of another State.

Every State has the duty to refrain from organizing, instigating, assisting or participating in acts of civil strife or terrorist acts in another State or acquiescing in organized activities within its territory directed towards the commission of such acts, when the acts referred to in the present paragraph involve a threat or use of force.

The territory of a State shall not be the object of military occupation resulting from the use of force in contravention of the provisions of the Charter, The territory of a State shall not be the object of acquisition by another State resulting from the threat or use of force. No territorial acquisition resulting from the threat or use of force shall be recognized as legal. Nothing in the foregoing shall be construed as affecting:

- (a) Provisions of the Charter or any international agreement prior to the Charter regime and valid under international law; or
- (b) The powers of the Security Council under the Charter.

All States shall pursue in good faith negotiations for the early conclusion of a universal treaty on general and complete disarmament under effective international control and strive to adopt appropriate measures to reduce international tensions and strengthen confidence among States.

All States shall comply in good faith with their obligations under the generally recognized principles and rules of international law with respect to the maintenance of international peace and security, and shall endeavour to make the United Nations security system based on the Charter more effective.

Nothing in the foregoing paragraphs shall be construed as enlarging or diminishing in any way the scope of the provisions of the Charter concerning cases in which the use of force is lawful.

The principle that States shall settle their international disputes by peaceful means in such a manner that international peace and security and justice are not endangered

Every State shall settle its international disputes with other States by peaceful means in such a manner that international peace and security and justice are not endangered.

States shall accordingly seek early and just settlement of their international disputes by negotiation, inquiry, mediation, conciliation, arbitration, judicial settlement, resort to regional agencies or arrangements or other peaceful means of their choice. In seeking such a settlement the parties shall agree upon such peaceful means as may be appropriate to the circumstances and nature of the dispute.

The parties to a dispute have the duty, in the event of failure to reach a solution by any one of the above peaceful means, to continue to seek a settlement of the dispute by other peaceful means agreed upon by them.

States parties to an international dispute, as well as other States, shall refrain from any action which may aggravate the situation so as to endanger the maintenance of international peace and security, and shall act in accordance with the purposes and principles of the United Nations.

International disputes shall be settled on the basis of the sovereign equality of States and in accordance with the principle of free choice of means. Recourse to, or acceptance of, settlement procedure freely agreed to by States with regard to existing or future disputes to which they are parties shall not be regarded as incompatible with sovereign equality.

Nothing in the foregoing paragraphs prejudices or derogates from the applicable provisions of the Charter, in particular those relating to the pacific settlement of international disputes.

The principle concerning the duty not to intervene in matters within the domestic jurisdiction of any State, in accordance with the Charter

No State or group of States has the right to intervene directly or indirectly, for any reason whatever, in the internal or external affairs of any other State. Consequently, armed intervention and all other forms of interference or attempted threats against the personality of the State or against its political, economic and cultural elements, are in violation of international law.

No State may use or encourage the use of economic, political or any other type of measures to coerce another State in order to obtain from it the subordination of the exercise of its sovereign rights and to secure from it advantages of any kind. Also, no State shall organize, assist, foment, finance, incite or tolerate subversive, terrorist or armed activities directed towards the violent overthrow of the regime of another State, or interfere in civil strife in another State.

The use of force to deprive peoples of their national identity constitutes a violation of their inalienable rights and of the principle of non-intervention.

Every State has an inalienable right to choose its political, economic, social and cultural systems, without interference in any form by another State.

Nothing in the foregoing paragraphs shall be construed as affecting the relevant provisions of the Charter relating to the maintenance of international peace and security.

The duty of States to co-operate with one another in accordance with the Charter

States have the duty to co-operate with one another, irrespective of the differences in their political, economic and social systems, in the various spheres of international relations, in order to maintain international peace and security and to promote international economic stability and progress, the general welfare of nations and international co-operation free from discrimination based on such differences.

To this end:

- (a) States shall co-operate with other States in the maintenance of international peace and security;
- (b) States shall co-operate in the promotion of universal respect for, and observance of, human rights and fundamental freedoms for all, and in the elimination of all forms of racial discrimination and all forms of religious intolerance;

(c) States shall conduct" their international relations in the economic, social, cultural, technical and trade fields in accordance with the principles of sovereign equality and non-intervention;

(d) States Members of the United Nations have the duty to take joint and separate action in co-operation with the United Nations in accordance with the relevant provisions of the Charter.

States should co-operate in the economic, social and cultural fields as well as in the field of science and technology and for the promotion of international cultural and educational progress. States should co-operate in the promotion of economic growth throughout the world, especially that of the developing countries.

The principle of equal rights and self-determination of peoples

By virtue of the principle of equal rights and self-determination of peoples enshrined in the Charter of the United Nations, all peoples have the right freely to determine, without external interference, their political status and to pursue their economic, social and cultural development, and every State has the duty to respect this right in accordance with the provisions of the Charter.

Every State has the duty to promote, through joint and separate action, realization of the principle of equal rights and self-determination of peoples, in accordance with the provisions of the Charter, and to render assistance to the United Nations in carrying out the responsibilities entrusted to it by the Charter regarding the implementation of the principle, in order:

(a) To promote friendly relations and co-operation among States; and

(b) To bring a speedy end to colonialism, having due regard to the freely expressed will of the peoples concerned;

and bearing in mind that subjection of peoples to alien subjugation, domination and exploitation constitutes a violation of the principle, as well as a denial of fundamental human rights, and is contrary to the Charter.

Every State has the duty to promote through joint and separate action universal respect for and observance of human rights and fundamental freedoms in accordance with the Charter.

The establishment of a sovereign and independent State, the free association or integration with an independent State or the emergence into any other political status freely determined by a people constitute modes of implementing the right of self-determination by that people.

Every State has the duty to refrain from any forcible action which deprives peoples referred to above in the elaboration of the present principle of their right to self-determination and freedom and independence. In their actions against, and resistance to, such forcible action in pursuit of the exercise of their right to self-determination, such peoples are entitled to seek and to receive support in accordance with the purposes and principles of the Charter.

The territory of a colony or other Non-Self-Governing Territory has, under the Charter, a status separate and distinct from the territory of the State administering it; and such separate and distinct status under the Charter shall exist until the people of the colony or Non-Self-Governing Territory have exercised their right of self-determination in accordance with the Charter, and particularly its purposes and principles.

Nothing in the foregoing paragraphs shall be construed as authorizing or encouraging any action which would dismember or impair, totally or in part, the territorial integrity or political unity of sovereign and independent States conducting themselves in compliance with the principle of equal rights and self-determination of peoples as described above and thus possessed of a government

representing the whole people belonging to the territory without distinction as to race, creed or colour.

Every State shall refrain from any action aimed at the partial or total disruption of the national unity and territorial integrity of any other State or country.

The principle of sovereign equality of States

All States enjoy sovereign equality. They have equal rights and duties and are equal members of the international community, notwithstanding differences of an economic, social, political or other nature.

In particular, sovereign equality includes the following elements:

- (a) States are juridically equal;
- (b) Each State enjoys the rights inherent in full sovereignty;
- (c) Each State has the duty to respect the personality of other States;
- (d) The territorial integrity and political independence of the State are inviolable;
- (e) Each State has the right freely to choose and develop its political, social, economic and cultural systems;
- (f) Each State has the duty to comply fully and in good faith with its international obligations and to live in peace with other States.

The principle that States shall fulfil in good faith the obligations assumed by them in accordance with the Charter

Every State has the duty to fulfil in good faith the obligations assumed by it in accordance with the Charter of the United Nations.

Every State has the duty to fulfil in good faith its obligations under the generally recognized principle and rules of international law.

Every State has the duty to fulfil in good faith its obligations under international agreement valid under the generally recognized principles and rules of international law.

Where obligations arising under international agreements are in conflict with the obligations of Members of the United Nations under the Charter of the United Nations, the obligations under the Charter shall prevail.

GENERAL PART

2. Declares that:

In their interpretation and application the above principles are interrelated and each principle should be construed in the context of the other principles.

Nothing in this Declaration shall be construed as prejudicing in any manner the provisions of the Charter or the rights and duties of Member States under the Charter or the rights of peoples under the Charter, taking into account the elaboration of these rights in this Declaration.

3. *Declares further* that:

The principles of the Charter which are embodied in this Declaration constitute basic principles of international law, and consequently appeals to all States to be guided by these principles in their international conduct and to develop their mutual relations on the basis of the strict observance of these principles.